

بر ساحل آفتاب



(نگاهی به واپسین سالهای
زندگی امام هادی علیه السلام)

ابوالفضل هادی منش

اشاره

در ایام شهادت امام هادی علیه السلام با دلی مشحون از درد و چشمی اشکبار، در حالی این روز را به سوگ می‌نشینیم که چشمان گریانمان، تصویری لرزان از گنبد و بارگاه ویران شده ایشان می‌دهد و بر سنگینی داغمان می‌افزاید و خاطره مزار گمشده صدیقه و طاهره علیهما السلام و قبرستان ویران شده بقیع را در دلمان زنده می‌کند. با این مقدمه نیم‌نگاهی به سالهای تبعید و شهادت امام هادی علیه السلام می‌اندازیم.

عباسیان و چالشهای فراروی

دوران امامت امام هادی علیه السلام بیش

از ۳۳ سال به طول انجامید که حدود سیزده سال آن را در مدینه سپری کرد. در این مدت گروه‌های بسیاری از شهرهای شیعه نشین ایران، عراق و مصر برای بهره‌گیری از محضر امام به سوی مدینه آمدند.^۱ امام در این شهر چنان موقعیت و محبوبیتی بین مردم یافت که دولتمردان عباسی، به شدت از این وضع احساس خطر می‌کردند. برای نمونه، بُزَیحه عباسی^۲ در نامه‌ای

۱. ائمتنا، علی محمد علی دخیل، بیروت، دار مکتبة الامام الرضا علیه السلام، چاپ ششم، ۱۴۰۲ ه.ق، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲. نام این شخص در الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۵

جلوه دهد. سپس به کاتب دستور داد تا نامه‌ای به امام بنویسد که در ظاهر، علاقه متوکل را نسبت به امام بیان می‌کرد، ولی در واقع، دستور جلب امام از مدینه به سامرا بود. همچنان‌که یزداد، پزشک مسیحی دربار با آگاهی از احضار امام، انگیزه متوکل را دریافته و گفته بود: «بنا بر آنچه شنیده‌ام، هدف خلیفه از احضار محمد بن علی علیه السلام به سامرا این بوده که مبادا مردم به ویژه چهره‌های سرشناس به وی گرایش پیدا کنند و در نتیجه، حکومت از دست آنها خارج شود...»^۲

متوکل برای کاهش پی آمدهای منفی احضار امام، نامه‌ای محترمانه به ایشان نوشت:

«به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. اما بعد، همانا امیرالمؤمنین از قدر و منزلت والای شما آگاه است و

به متوکل نوشت: «اگر تسلط بر حرمین شریفین را می‌خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از این شهر بیرون کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود فرا خوانده و عده بسیاری نیز دعوتش را پذیرفته‌اند...»^۱

عباسیان که هراس بسیاری از رهبری شیعه و خطر حرکت شیعیان برضد خود داشتند، به این نتیجه رسیدند که با دور کردن امام به عنوان قطب و محور تشیع از مدینه که کانون تجمع شیعیان شده بود، به این هدف دست یابند. بدین ترتیب، تبعید و مراقبت نظامی را که تجربه پیشین و موفق عباسیان به شمار می‌رفت، دوباره در دستور کار قرار دادند.

تبعید امام هادی علیه السلام

امام از مضمون نامه بُرّیحه عباسی آگاهی یافته و در نامه‌ای به متوکل، وی را از دشمنیها و کینه تیزی و دروغ‌پردازی نویسنده آگاه ساخته بود. متوکل سیاستی مزورانه و دو پهلو را پیش گرفت. او نخست نویسنده نامه را که از امام سعایت کرده بود، از کار برکنار کرد تا خود را دوستدار امام

عبدالله بن محمد ضبط شده است که امور نظامی و اقامه نماز را در حرمین شریفین عهده دار بوده است.

۱. بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۲۰۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.

خویشاوندی شما را مد نظر دارد و حق شما را بر خود لازم می‌داند و برای بهبود کار تو و خاندانت هر چه لازم باشد انجام می‌دهد تا سربلندی و آسایش خاطر تو و خاندانت را آماده سازد. امیرالمؤمنین مشتاق دیدار شماست و دوست دارد تجدید عهدی با شما کرده و شما را از نزدیک ببیند. اگر مایل به زیارت و ماندن پیش او تا هر زمان که خواسته باشی هستی، خود و هر کس از خانواده، غلامان و اطرافیانت را که می‌خواهی برداشته و با کمال آرامش و آسودگی خاطر به سوی خلیفه حرکت فرما و هر طور که می‌خواهی راه را طی کن و هر روز که خواستید، فرود آمده و اگر هم بخواهید، یحیی بن هرثمه، پیشکار مخصوص امیرالمؤمنین و لشکریانی را که همراه او هستند، همراه شما می‌کنم و به او دستور می‌دهم که در خدمت شما باشد...»^۱

به راستی، نوشتن این کلمات از

کسی چون متوکل که از هیچ ستمی بر خاندان پیامبر و هر کسی که کوچک‌ترین ارتباطی با آنان دارد،

خودداری نمی‌کند جای بسی شگفتی است و نشان دهنده هراس شگرفی است که این دشمنان خونخوار شیعه از امام داشته‌اند. او هم در مقابل امام از خود فروتنی نشان می‌دهد و هم خود را «امیرالمؤمنین» می‌خواند و عنوان حاکمیت بر مؤمنین را برای خود محفوظ می‌دارد. وی به امام می‌فهماند که او همچنان حاکمیت خاندان پیامبر را نپذیرفته و امام نیز مجبور به اطاعت از وی است. او مدام از تمجید مقام شامخ امام سخن به میان می‌آورد و یحیی بن هرثمه را برای رکابداری امام می‌فرستد، ولی تاریخ از همراهی فرماندهی نظامی به اتفاق سیصد سرباز مسلح خبر می‌دهد.^۲ آن گونه که بیان خواهد شد، این رفتار به جلب خشونت‌آمیز و محتاط نظامی بیش‌تر شبیه است تا استقبالی رأفت‌انگیز.

واکنش مردم

مردم با تجربه‌ای که از جریان

۱. الارشاد، محمد بن محمد، المفید، ترجمه: هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ه. ش، ج ۲، ص ۴۳۶.
۲. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲.

نداشت. سپس خانه او را تفتیش کردم، ولی در آنجا چیزی جز قرآن، کتاب و چیزهایی مانند آن نیافتم...»^۱

رخدادهای بین راه

امام در سال ۲۴۳ ه. ق از مدینه به سامرا تبعید شد.^۲ همان گونه که پیش بینی می شد، یحیی بن هرثمه در ابتدای این سفر از خود قاطعیت و سخت‌گیری بسیاری نشان داد. البته، در بین راه کرامتهایی از امام و حوادثی رخ داد که سبب علاقه‌مندی و تغییر رویه او شد. به عنوان نمونه، خود او می‌گوید: «در بین راه دچار تشنگی شدیدی شدیم؛ به گونه‌ای که در معرض هلاکت قرار گرفتیم. پس از مدتی به دشت سرسبزی رسیدیم که درختها و نه‌های بسیاری در آن بود. بدون آنکه کسی را در اطراف آن ببینیم، خود و مرکبهایمان را سیراب و تا عصر استراحت کردیم. بعد هر قدر

تبعید امامان پیشین خود داشتند، به خوبی دریافته بودند که این مسافرت برای دیدار خلیفه از امام نیست و توطئه‌ای در کار است. از این گذشته، آنان به خوبی از ماهیت متوکل و کینه‌توزی او به امام آگاهی داشتند. از سوی دیگر، متأثر بودند که با تبعید امام به سامرا، از فیض وجود ایشان محروم شده و دستشان از محضر ایشان کوتاه می‌شود. آنان که در هر مشکلی به امام پناه می‌آوردند، دوری امام برایشان بسیار دشوار جلوه می‌کرد و ناراحتی و افسردگی آنان را از تبعید امام دو چندان می‌ساخت. از این رو، وقتی یحیی بن هرثمه برای ابلاغ نامه متوکل و اجرای مقدمات تبعید امام نزد ایشان آمد، مردم جلوی خانه امام تجمع کردند و فریاد اعتراض و شیون و زاری از نهاد آنان برخاست؛ به گونه‌ای که یحیی بن هرثمه می‌گوید: «من تا آن روز چنین شیون و زاری ای ندیده بودم و هر چه سعی کردم آنها را آرام کنم، نتوانستم. سوگند خوردم که درباره او (امام هادی علیه السلام) قصد و دستور سوئی ندارم، ولی فایده‌ای

۱. مروج الذهب، ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، ترجمه: مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ه. ش، ج ۲، ص ۵۷۳.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۸.

می توانستیم، آب برداشتیم و به راه افتادیم. پس از اینکه مقداری از آنجا دور شدیم، متوجه شدیم که یکی از همراهان، کوزه نقره‌ای خود را جا گذاشته است. فوری باز گشتیم، ولی وقتی به آنجا رسیدیم، چیزی جز بیابان خشک و بی آب و علف ندیدیم.

کوزه را یافته و به سوی کاروان برگشتیم، ولی با کسی هم از آنچه دیده بودیم، چیزی نگفتیم. هنگامی که خدمت امام رسیدیم، بی آنکه چیزی بگوید، با تبسمی فقط از کوزه پرسید و من گفتم که آن را یافته‌ام.^۱

گفتنی است رفتار مهربانانه امام، سبب علاقه‌مندی یکی از فرماندهان بزرگ متوکل نیز به امام گردید. وقتی امام به بغداد رسید و با استقبال گرم مردم بغداد روبه‌رو شد، او همچنان تحت تأثیر ابراز احساسات و عواطف مردم بغداد نسبت به امام قرار گرفته بود؛ چرا که این شهر سالیان سال پایتخت حکومت عباسیان بود و مردم آنجا به طور طبیعی باید به دلیل رفتار خلفا بیشتر از دیگر شهرها نسبت به خاندان پیامبر کینه به دل داشته باشند.

یحیی در بیان آنچه دیده بود، می‌گوید: پس از ورود به بغداد، نخست با اسحاق بن ابراهیم، امیر بغداد، رو به رو شدم. وی به من گفت: ای یحیی، این مرد فرزند پیامبر است. اگر متوکل را بر کشتن او تشویق کنی، بدان که دشمن تو رسول خدا ﷺ خواهد بود. من در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند، تا به حال جز نیکی و خوبی از او ندیده‌ام که بخواهم دست به چنین کاری بزنم.^۲ امام در برخورد با هواداران خلافت عباسی، چنان حساب شده عمل می‌کرد که در همان دیدار اول، طرف مقابل تغییر رویه می‌داد و به علاقه‌مندان ساحت پاک اهل بیت ﷺ مبدل می‌گردید.

ورود امام هادی علیه السلام به سامرا

هنگامی که امام را به سامرا تبعید کردند، بنا به دستور متوکل و برای تحقیر امام، ایشان را در محلی که «خان

۱. اثبات الوصیة، علی بن الحسین المسعودی، برگردان: محمد جواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۳ ه. ش، ص ۱۹۷.

۲. تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، تهران، مکتبه نینوی الحدیث، بی تا، ص ۳۶۰، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۳.

باشی. فعلاً به من آسیبی نمی‌رسد. من خوشحال شدم و گفتم: خدا را شکر! ^۱

کابوسهای متوکل

امام در دوران خلافت متوکل، روزگار بسیار سختی را پشت سر گذاشت. هراسی که متوکل از امام در دل داشت، سبب شده بود تا دستور دهد سربازانش گاه و بی‌گاه بدون اجازه از دیوار وارد خانه امام شوند و آنجا را بازرسی کنند. آنها گاه پا را از این نیز فراتر می‌گذاشتند و به هتاک‌ها به ساحت مقدس امام می‌پرداختند. در تاریخ آمده است که برخی اوقات متوکل در حالت مستی، امام را شبانه احضار می‌کرد و به بزم شراب خود فرا می‌خواند. ^۲

توطئه نافرجام

هر بار که متوکل تلاش مذبوحانه جدیدی را برای ترور شخصیتی امام طراح می‌کرد، با شکست سختی روبه‌رو می‌شد. شکست‌ها و تلاشهای بی‌در پی و بی‌ثمر متوکل به حدی او را در رسیدن به اغراض پلیدش ناکام

صعالیک» نام داشت، و محل تجمع گدایان و بینوایان بود، جای دادند.

امام را پس از یک روز اقامت در خان صعالیک، به خانه‌ای که در یک اردوگاه نظامی قرار داشت، بردند. متوکل جاسوسانی را در چهره خدمتکار برای زیر نظر داشتن امام به آن خانه فرستاد تا رفت و آمدهای ایشان را کنترل کنند. این خانه با دیگر خانه‌ها متفاوت بود. متوکل دستور داده بود تا در اتاق حضرت، قبری بکنند تا بدین وسیله امام را از کنترل شدید خود آگاه و پیش از هر اقدامی، ابتکار عمل را از امام سلب کند.

«صقر بن ابی دلف» می‌گوید:

«هنگامی که خدمت امام رسیدم و وارد حجره ایشان شدم، او را یافتم در حالی که بر حصیری نشسته بود و پیش پایش قبری کنده بودند. به او سلام کردم. ایشان پاسخ سلام گفت و فرمود: بیا بنشین. سپس از من پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: سرورم، آمده‌ام تا از شما حالی بپرسم. وقتی نگاهم به قبر افتاد، گریستم. امام به من فرمود: ای صقر، لازم نیست برای من ناراحت

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

۲. همان، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

کنده‌اند. سلام کردم و بسیار گریستم. امام پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم: برای آنچه می‌بینم. فرمود: برای این گریه نکن؛ زیرا آنها به خواسته شان نمی‌رسند. دو روز بیشتر طول نخواهد کشید که خدا خون او و هوادارش را که دیدی، خواهد ریخت. به خدا سوگند، دو روز بیشتر نگذشته بود که متوکل به قتل رسید.^۲

همچنین در اقدامی دیگر، متوکل به چهار تن از درخیمان خود دستور می‌دهد که امام را با شمشیرهای برهنه به قتل برسانند. او به قدری خشمگین بود که سوگند یاد کرد پس از قتل امام پیکر او را بسوزانند. جلادان او که با شمشیرهای آخته انتظار امام را می‌کشیدند، تا بدنش را طعمه شمشیر خود سازند، با دیدن وقار و شکوه امام آن چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که تصمیم خود را فراموش و حتی امام را با احترام بدرقه کردند. هنگامی که بازگشتند، متوکل از آنان پرسید: «چرا آنچه را که امر کرده بودم، انجام

گذاشته بود که روزی در جمع درباریان خود فریاد زد: «وای بر شما! کار ابن الرضا روزگار مرا سیاه کرده و مرا سخت در مانده و سرگردان ساخته. هر چه تلاش کردم او جرعه‌ای شراب بنوشد و در مجلس بزمی با من هم‌نشین گردد، نشد...»^۱

ناکامی و شکست متوکل وی را بر آن داشت تا نقشه قتل امام را بکشد. از این رو، دستور قتل او را به «سعید حاجب» داد. «ابن اورمه» می‌گوید: «نزد سعید حاجب رفتم و این در زمانی بود که متوکل، ابا الحسن علیه السلام را به او سپرده بود تا وی را به قتل برساند. سعید رو به من کرد و با تمسخر گفت: دوست داری خدای خود را ببینی؟ گفتم: سبحان الله! خدا با چشم دیده نمی‌شود. گفت: منظورم همان کسی است که شما او را امام می‌خوانید. گفتم: مایلیم. گفت: من دستور قتل او را دارم و فردا این کار را انجام خواهم داد. اینک پیک نزد اوست. وقتی بیرون آمد، داخل شو. هنگامی که پیک بیرون آمد، وارد اتاقی شدم که امام در آن زندانی بود. داخل شدم و دیدم که قبری جلوی پای امام

۱. همان، ج ۵۰، ص ۱۵۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۵.

به علویان مجال می‌داد تا در این فضا بهتر بتوانند از محضر امام کسب فیض کنند. روی آوردن علویان به سامرا موجب حساسیت زمامداران وقت گردید. معتز که در این دوره خلافت را بر عهده داشت، بدون کوچک‌ترین ارزیابی و بررسی اوضاع، تصمیم گرفت امام را به قتل برساند و سرکوبی شیعیان دوباره در دستور کار بنی عباس قرار گرفت.

جنایت دیوانه‌وار عباسیان

سرانجام توطئه دشمنان امام هادی علیه السلام برای ایشان به ثمر رسید و وی به دستور «معتز» و سمّ «معتمد» که در آب یا انار ریخته شده بود، ^۱ مسموم شد. «ابو دعامه» می‌گوید: «امام در بستر بیماری بود و من برای عیادت نزد ایشان رفتم. هنگام بازگشت فرمود: چون برای عیادت من آمدم، برگردن من حقی پیدا کردی و رعایت حق تو بر من واجب است. او در بستر بیماری

ندادید؟» پاسخ دادند: «آن هیبت و شکوهی که در او دیدیم، فراوان‌تر از هراس صد شمشیر برهنه بود که قدرتی در برابر آن نداشتیم؛ به گونه‌ای دل‌های ما را آکند که نتوانستیم آنچه را امر کرده بودی، به انجام رسانیم.»^۱
به این ترتیب، بار دیگر توطئه قتل امام نافرجام ماند.

آرامشی زودگذر

امام هادی علیه السلام پس از قتل متوکل، هفت سال در دوران خلفای بعدی زندگی کرد. اگر چه فشارهای دستگاه در مقایسه با دوران متوکل کاهش یافت، ولی سیاستهای کلی دستگاه، به جز دوران مستنصر، در راستای اسلام زدایی، تغییری محسوس نداشت و امام همچنان در سامرا تحت مراقبت شدید نظامی، روزگار می‌گذراند. چرا که امام هادی علیه السلام در بین مخالفان سرسخت حاکمیت، چهره‌ای شناخته شده و برجسته به شمار می‌رفت و به همین سبب، خلفا بر تداوم محدودیتهای امام اصرار می‌ورزیدند. این دوره هفت ساله در کشمکش قدرت بین خلفا گذشت و همین مسئله

۱. همان، ص ۱۹۶.

۲. وفیات الائمه، ص ۳۸۶.

در ایام شهادت امام
هادی علیه السلام با دلی مشحون
از درد و چشمی اشکبار، در
حالی این روز را به سوگ
می نشینیم که چشمان
گریانمان، تصویری لرزان
از گنبد و بارگاه ویران شده
ایشان می دهد و بر سنگینی
داغمان می افزاید و خاطره
مزار گمشده صدیقه
طاهره علیها السلام و قبرستان
ویران شده بقیع را در
دلمان زنده می کند

آرمیده بود و شیعیان به دیدار امام
می آمدند. آن حضرت به صورت کتبی
و شفاهی، امام پس از خود را به آنان
معرفی کرد تا پس از شهادت او،

شیعیان دچار سرگردانی نشوند.^۱

پرواز به سوی دوست

امام هادی علیه السلام در سوم رجب سال
۲۵۴ هـ. ق به شهادت رسید.^۲ «احمد بن
داود» می گوید: «اموال بسیاری را که
خمس و نذورات مردم قم بود، با خود
به قصد تحویل دادن به ابوالحسن
می بردم. هنگامی که رسیدم، مردی که
بر شتری سوار بود، پیش من آمد و
گفت: ای احمد بن داود و «ای محمد
بن اسحاق»، من حامل نامه ای از
سرورتان، ابوالحسن هستم که به شما
نگاشته است: من امشب به سوی بارگاه
الهی رخت بر می بندم. پس احتیاط کنید تا
دستور فرزندم، حسن علیه السلام به شما برسد. ما
با شنیدن این خبر بسیار ناراحت شدیم و
گریستیم، ولی این خبر را از دیگران که با ما
بودند، مخفی داشتیم... به خانه امام
هادی علیه السلام وارد شدیم. شخصی ما دو نفر را
صدازد و گفت: ای احمد و ای محمد، این
نامه را بگیرید. در آن نوشته شده بود:

۱. منتهی الآمال، شیخ عباس القمی، قم،
انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴ هـ. ش،
ج ۲، ص ۶۸۸؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۹.
۲. همان، ص ۶۸۰.

برای مستمندان و یتیمان نشست.

مراسم تشییع و خاک سپاری

بدن مطهر امام هادی علیه السلام را بر دوش گرفتند و از خانه ایشان بیرون بردند و از جلوی خانه موسی بن بغا گذشتند. وقتی معتمد عباسی آنان را دید، تصمیم گرفت برای عوام فریبی، بر بدن امام نماز بگذارد. از این رو، دستور داد بدن مطهر امام را بر زمین گذاشتند و بر جنازه حضرت نماز خواند، ولی امام حسن عسکری علیه السلام پیش از تشییع بدن مطهر امام علیه السلام به اتفاق شیعیان بر آن نماز خوانده بود. سپس امام را در یکی از خانه هایی که در آن زندانی بود، به خاک سپردند. از دحام جمعیت به قدری بود که حرکت کردن در بین آن همه جمعیت برای امام حسن عسکری علیه السلام مشکل بود. در این هنگام، جوانی مرکبی برای امام آورد و مردم امام را تا خانه بدرقه کردند.^۴

به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. از بنده امیدوار به رحمت خدا، حسن، به شیعیان و پیروان سوگوارش. اما بعد، خدای را بر آنچه بر ما فرو فرستاد سپاس می گویم و او را برای صبر زیبایی که به شما ارزانی داشت، شکر می کنم که او برای ما و شما کافی است و برترین پشتیبان است.^۱

بازتاب خیر شهادت امام هادی علیه السلام

بازتاب خیر شهادت پیشوای شیعیان، قلب ستم دیده مردم را جریحه دار کرد. در روز شهادت امام، جماعت بسیاری از بنی هاشم، بنی ابی طالب و بنی عباس در منزل امام جمع شده بودند و شیون و زاری سراسر خانه را آکنده بود.^۲ مردم به صورتهای خود سیلی می زدند و گونه های خود را می خراشیدند و فریاد می زدند: وای بر ما از بی کسی و بی یاری! وای بر مستمندان و یتیمان از تنهایی!^۳

شهر یکپارچه در سوگ آموزگاری بلند اختر و پدری مهربان

۱. وفیات الانمه علیه السلام، ص ۳۸۵.

۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۸۴.

۳. وفیات الانمه علیه السلام، ص ۳۸۶.

۴. برگرفته از: منتهی الآمال، ج ۲، صص ۶۸۳-۶۸۶.